مسئولان آستان قدس پاسخ‌گوی اصحاب رسانه باشند

اظهارات حجت‌الاسلام احمد مروی در دیدار با اصحاب رسانه

گروه ادبیات و اندیشه| «سیاست ما بر این است که گزارش مبهم و دوپهلو به مردم ارائه نکنیم و تمامی اطلاع‌رسانی‌ها به صورت شفاف و مستند باشد». این یکی از مهم‌ترین بخش‌های سخنان تولیت آستان قدس رضوی در دیدار با شماری از اصحاب رسانه و فعالان فضای مجازی بود. در این دیدار که پیش از آغاز تعطیلات هفته گذشته، بعدازظهر دوشنبه ۱۳ خرداد، در تالار ولایت حرم مطهر امام رضا(ع) صورت گرفت، حجت‌الاسلام احمد مروی گفت: از انتقادات دلسوزانه شما استقبال می‌کنیم و امیدواریم با عنایت شمس‌الشموس، حضرت رضا(ع)، در مسیر مورد رضای خداوند متعال قرار بگیریم. او با تأکید بر لزوم تولید برنامه‌های کیفی از حرم مطهر رضوی در صداوسیما، اظهار کرد: باید اثرگذاری برنامه‌های تولیدی و استفاده از جاذبه‌های هنری در این آستان ملکوتی همواره مورد توجه باشد. تولیت آستان قدس رضوی خاطرنشان کرد: مسئولان آستان قدس باید پاسخ‌گوی اصحاب رسانه باشند و زمینه پاسخ‌گویی بخش‌های مختلف فراهم شود. سیاست ما بر این است که گزارش مبهم و دوپهلو به مردم ارائه نکنیم و تمامی اطلاع‌رسانی‌ها به صورت شفاف و مستند باشد. مروی در بخش دیگری از سخنان خود ضمن اشاره به ظرفیت خادم‌یاران رضوی در سراسر کشور گفت: بررسی‌های کارشناسی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های مردمی در جهت خدمت‌رسانی به مردم و محرومیت‌زدایی در سراسر کشور در حال انجام است تا بتوانیم با نام امام رضا(ع) گام‌های مفید و مؤثری متناسب با شأن و منزلت حضرت رضا(ع) برداریم. او با تأکید بر استفاده از ظرفیت‌های فضای مجازی در تبیین معارف رضوی، تصریح کرد: مشهد در حوزه رسانه‌ای ظرفیت بسیار خوبی دارد و به اعتبار انتساب رسانه‌ها به شهر امام رضا(ع) باید این عهد را ببندیم که معنویت، اخلاق و فضایل اخلاقی بر همه بخش‌های رسانه‌ای سایه بیفکند و فعالیت رسانه‌ای در این شهر الگو باشد. تولیت آستان قدس رضوی با اشاره به لزوم بهره‌مندی از ظرفیت‌های نسل جوان، افزود: حتما در کنار بهره‌گیری از ظرفیت پیش‌کسوتان، از نیروهای جوان استفاده می‌کنیم و به تمام معاونان آستان قدس تأکید می‌کنیم که مدیران خود را از میان جوانان انتخاب کنند و باید تلاش کنیم جوانان را به مرور رشد دهیم و کارها را به آن‌ها واگذار کنیم. مروی بر ضرورت نقد در جامعه نیز اذعان کرد و گفت: برای حمایت و یا سکوت در برابر افراد، جریانات و اتفاقات باید حجت شرعی داشته باشیم. نباید حق را کتمان کنیم؛ آن جایی که حق را می‌دانیم، باید بگوییم. او با بیان اینکه دشمن درصدد القای یأس و ناامیدی در جامعه نسبت به نظام و اسلام است، خاطرنشان کرد: هرچند مردم از برخی کم‌کاری‌ها ناراضی‌اند، این انقلاب دستاوردهای بسیاری داشته است که باید در کنار انعکاس مشکلات مردم و پیگیری رفع آن‌ها، این دستاوردها به درستی برای مردم تبیین شود. حجت‌الاسلام مروی با انتقاد از بی‌توجهی به ظرفیت هنر در برنامه‌های مذهبی، گفت: آن‌طور که باید از هنر برای ایجاد جاذبه در برنامه‌ها استفاده نکرده‌ایم. در مسائل دینی باید از ابزار هنر متناسب با موضوع استفاده شود و از خلاقیت و نوآوری در تولید برنامه‌های دینی بهره‌مند شد. در جریان دیدار تولیت آستان قدس رضوی با اصحاب رسانه، مدیرعامل مؤسسه فرهنگی شهرآرا نیز ابراز امیدواری کرد که رویه‌ای که حجت‌الاسلام مروی در پیش گرفته است، ادامه پیدا کند و در آستان قدس نگاه سیاسی به رسانه‌های مختلف وجود نداشته باشد. مجید خرمی گفت: رسانه‌ها عادت دارند در سال نخست فعالیت، بیشتر تعریف کنند اما پس از مدتی نقدهایشان آغاز می‌شود. امیدواریم شرایط به گونه‌ای باشد که همیشه از آستان قدس تعریف کنیم. او چند موضع‌گیری اخیر تولیت آستان قدس را مورد استقبال مردم دانست که یکی از آن‌ها رعایت شأن لباس خادمی و دیگری تأکید بر استفاده از نام رضوی بر فعالیت‌های فرهنگی بود.

خداحافظ آقای روابط عمومی

امیرهوشنگ عباس‌زاده از استادان برجسته ارتباطات درگذشت

رضا سلیمان‌نوری*| «امیرهوشنگ عباس‌زاده هم رفت». این اسم و فامیل برای بیشتر مردم هیچ جذابیتی ندارد و حداکثر این را بازگو می‌کند که یک نفر دیگر که برای طیفی از مردم اهمیتی داشته، درگذشته است. درست هم همین است اما این طیف، گروه و دسته کوچکی نیست. این طیف تقریبا تمام دانش‌آموختگان روابط‌عمومی و روزنامه‌نگاری سال‌های پس از انقلاب را دربر می‌گیرد؛ چه هوشنگ‌خان عباس‌زاده یکی از استادان نازنین علوم ارتباطات به‌ویژه روابط‌عمومی دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی بود؛ دانشکده‌ای که تمام دانش‌آموختگان ارتباطات ایران‌زمین مستقیم یا غیرمستقیم دانش‌آموخته آن هستند. درواقع هیچ مدرس ارتباطاتی نیست که یا خودش در این دانشکده زانوی ادب در برابر استادان بر زمین نگذاشته باشد و یا استادش این کار را نکرده باشد. البته هوشنگ‌خان عباس‌زاده برای طیفی دیگر هم عزیز بود و آن، هم‌ولایتی‌هایش یعنی مشهدی‌ها هستند؛ زیرا در هیچ جمع مشهدی‌ای نبود که او حاضر شود اما نکته‌ای از هزاران نکته علوم ارتباطات را به رایگان در اختیار همشهریانش قرار ندهد.

و اما برای اینکه عباس‌زاده را بهتر بشناسید و بدانید چرا همه اهل ارتباطات در سوگ او سر در گریبان‌اند، بد نیست بدانید او اردیبهشت سال ۱۳۳۰ در مشهد متولد شد. کارشناسی ارتباطات را در دانشکده علوم ارتباطات گذراند و کارشناسی ارشد مطالعات رفتاری را سال ۵۶ از اوکلاهامای آمریکا گرفت، سپس به ایران بازگشت و به عضویت هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی درآمد.

امیرهوشنگ عباس‌زاده دروس اصول روابط‌عمومی، افکار عمومی و وسایل ارتباطات جمعی و تاریخ روزنامه‌نگاری را در رشته‌های روابط‌عمومی و روزنامه‌نگاری دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه تا مهرماه ۱۳۸۷ ارائه می‌کرد و پس از آن به افتخار بازنشستگی نائل شد. این استاد در آیین نکوداشتی که آبان‌ماه ۱۳۸۷ دانشکده علوم ارتباطات برایش برگزار کرد، از سوی استادان دانشکده علوم ارتباطات این دانشگاه به عنوان چهره ماندگار تولید علم بومی در حوزه روابط‌عمومی معرفی شد. او در همین مراسم، نهایت آرزویش را «دیده شدن، شنیده شدن و فهمیده شدن» دانست. زنده‌یاد امیرهوشنگ عباس‌زاده از سال ۱۳۷۱ عضو هیئت علمی داوران انتخاب روابط‌عمومی‌های برتر کشور بود و با همکاری علی میرسعیدقاضی، کتاب زبان انگلیسی تخصصی روابط‌عمومی و ارتباطات را تألیف کرد. استاد عباس‌زاده از حدود ۲ ماه قبل در بیمارستان‌های آتیه و امام حسین(ع) تهران به دلیل عارضه قلبی بستری بود و سرانجام عصر دیروز به دیدار یار شتافت. یادش گرامی.

*دانشجوی سابق استاد

نیکنام حسینی‌پور، مدیرعامل خانه کتاب:
به خواست معاونت فرهنگی وزارت ارشاد قرار بر این شده است که «تابستانه کتاب» برگزار کنیم، بر این اساس اواخر تیرماه تابستانه را آغاز خواهیم کرد.

نویسنده‌های ما به‌جای همه حرف می‌زنند!

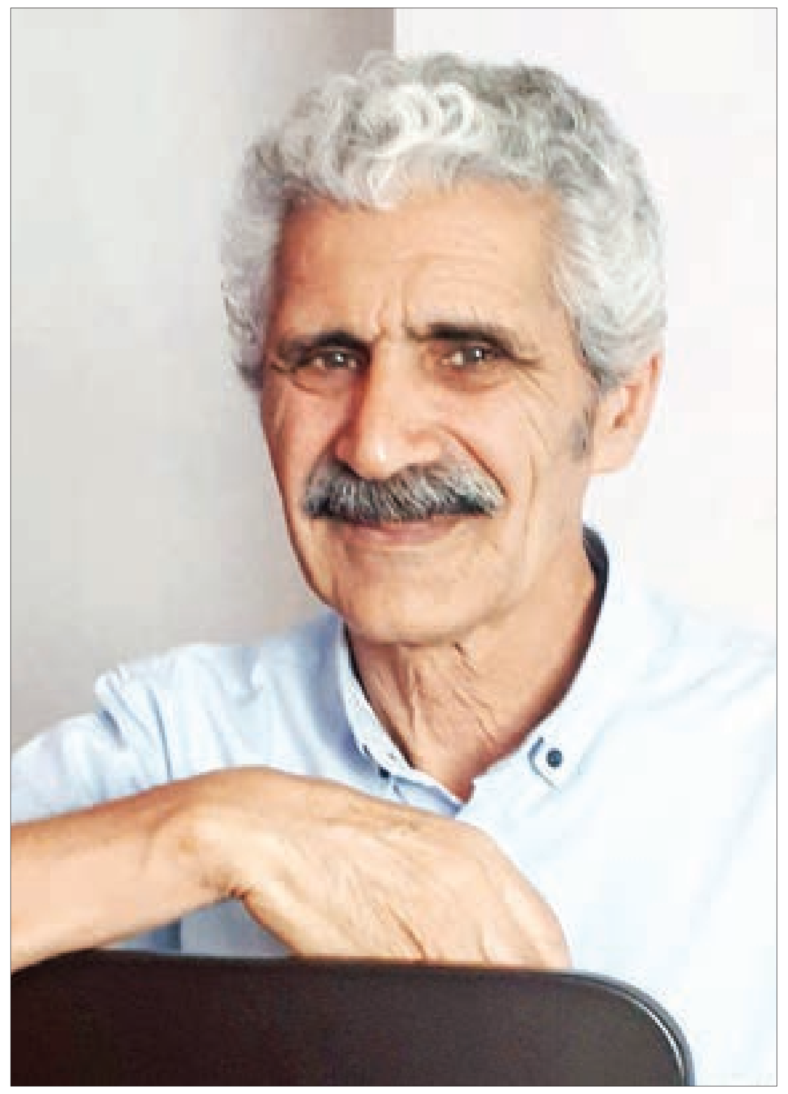

گفت‌وگو با حسین آتش‌پرور در آستانه انتشار رمان تازه‌اش

گفت‌وگو

وحید حسینی ایرانی| انتشارات جغد از چاپخش رمان تازه‌ای از حسین آتش‌پرور، نویسنده پیش‌کسوت مشهدی، درروزهای آینده خبر داده‌است. این کتاب حدودا صدوپنجاه صفحه‌ای «چهارده سالگی بر برف» نام دارد و در آستانه انتشار آن به سراغ نویسنده‌اش رفتیم و مسائلی را با محوریت کتاب با او در میان گذاشتیم. مصاحبه‌کننده برای اینکه دستش در این گفت‌وگو پر باشد، نسخه پیش از چاپ رمان را خوانده است و پرسش‌ها نیز با محوریت متن اثر طرح شده است. «چهارده‌سالگی بر برف» در ادامه رمان «خیابان بهار آبی بود» باز هم داستان شخصیتی است که نویسنده است و دغدغه‌هایی درباره جهان پیرامون خود دارد. در این یکی نیز مشهد و معابرش حضور دارند که البته در رنگ‌آمیزی‌ای از خیال و بافاصله‌گیری از واقع‌گرایی ارائه شده‌اند. آتش‌پرور در این کتاب به هجو قشری پرداخته است که به آن منتسب است: اهل قلم. او معتقداست نویسنده نیز مانند دیگر شهروندان باید مسائل و قوانینی را مدنظر داشته باشد و عدول از آن را همچون رذیلت اخلاقی به تصویر می‌کشد؛ رذایلی چون دروغ‌گویی و خودبرترپنداری و از این‌دست. بااین‌همه گاه دل خواننده از تنهایی رو به افزایش نویسنده در جامعه خود می‌گیرد...

● **زبان‌نگاره (رسم‌الخط) رمان شما از جریانی پیروی می‌کند که با رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی تعارض دارد؛ شاید ریشه این دیدگاه را بتوان به اواخر دهه ۴۰ و دهه ۵۰ و نوشته‌های کسانی چون شادروان عباس نعلبندیان رساند که برای نمونه قیدهای تنوین‌دار را به جای تنوین با «ن» می‌نوشتند (حتمن به جای حتماً، قطعن به‌جای قطعاً و...) یا واو معدوله را حذف می‌کردند (خاندن به‌جای خواندن، خاهر به‌جای خواهر و...)؛ اتخاذ این روش چه کارکردی دارد؟**

به موضوع بسیار خوب و مهمی اشاره کردید؛ قرار نیست ما هنوز کفش‌های پدرانمان را بپوشیم و راهی را که آن‌ها در زبان رفته‌اند برویم. پس زبان، زمان و مکان خودمان چه می‌شود؟ زبان مثل هر موجود زنده‌ای احتیاج به غذا و اکسیژن دارد تا بتواند رشد کند و زنده بماند، اگرنه، مرده است. زبان در جایگاه اصلی خود یعنی بستر تمام اجتماعِ مردم، یعنی جمعیت فارسی‌زبان هشتادمیلیونی، گویندگان و شاعران و نویسندگان، رشد می‌کند و زنده است، نه تنها در اداره‌ای با تعدادی کارمند دانشمند بسیار محترم به اسم فرهنگستان. وقتی که ما هنوز شاهنامه فردوسی و زبان سعدی را راحت می‌خوانیم و می‌فهمیم این یعنی که از نظر زبان درجا زده‌ایم و در زمان فردوسی و سعدی هستیم و در گذشته زبان زندگی می‌کنیم. البته این به آن معنا نیست که ارزش‌های شگرف این قله‌های فرهنگی را نادیده بگیریم. مسئله این است که پس زبانِ خود ما چه می‌شود؟ «خواهر» واژه‌ای است پهلوی. هنوز هم در بعضی از شهرستان‌ها و روستاها می‌گویند «خوهر» که گویش و نوشتار آن یکی است. اما ما می‌گوییم «خاهر» و می‌نویسیم «خواهر». این چه کاری است؟ یا تنوین‌ها و دیگر پیچ‌وخم‌های زبانی که چه انرژی‌ای از آموزگار و شاگرد می‌گیرد و چه کشتاری که در بین دانش‌آموزان بی‌گناه ما راه‌ نینداخته‌است. اگر به خاطر داشته باشید در گذشته روی شیشه و تابلوهای کبابی‌ها می‌نوشتند: کباب پزی. بعدها متوجه شدند که پختن در خودِ کباب هست. بعد نوشتند: کبابی. یا اگر دقت کرده‌باشید در بالای یکی از ساختمان‌های قدیمی بیمارستان امام‌رضا(ع) نوشته‌اند قسمت یا بخش امراض داخلی. و تاریخ آن ۱۳۱۳ است. حالا هیچ‌کس این جمله طولانی را نمی‌گوید. می‌گویند «داخلی». وقتی به‌زبان سرعت اضافه می‌شود، معاصر بودن زمانی و مکانی در آن دیده می‌شود. از طرفی باید به خاطر داشته باشیم که ما بیشتر در گذشته زندگی می‌کنیم و بیشتر افعال زبانی ما در گذشته است. در برابر زمان حال و آینده. موضوع دیگر تعصب‌های زبانی است که رشد و زایش زبان را کند می‌کند. به خاطر داشته باشیم که زبان ارزشمندترین وسیله ارتباطی ماست. گرامی‌ترین هدیه پدران ما. یک ثروت ملی مثل آب‌وهوا که به همه تعلق دارد و در انحصار هیچ‌کس نیست. فراموش نکنیم که هرج‌ومرج در زبان با رشد و ویرایش آن خیلی تفاوت دارد و درست است که همگانی است اما نویسندگان و دانشمندان نگهبان مرزهای شریف آن هستند.

● **فکر می‌کنید جا افتادنِ چنین رویکردی چقدر محتمل است؟**

کار بسیار دشواری است. چون این شیوه در ما نهادینه شده است و هر کدام از ما نسبت به آن حس مالکیت پیدا کرده‌ایم. در میان نویسندگان جوان این شوق و استقبال را می‌بینیم اما هنوز برای بعضی‌ها تابویی در زبان است.

● **«چهارده‌سالگی بر برف» داستانی است درباره ادبیات، درباره شعر و داستان و شاعر و داستان‌نویس. آیا وقتی این کتاب را می‌نوشتید، مخاطبِ هدفتان اهالی قلم بوده‌اند؟ در این صورت نگران نیستید محدود کردن گستره خوانندگان اثر، اقبال به کتابتان را کاهش دهد؟**

آنچه شما گفتید «تم» کتاب است. اما من شرایط و گزیری‌ها و ناگزیری‌های نویسنده و موقعیت تاریخی اجتماعی و زیستی او را بدون هیچ داوری‌ای نشان می‌دهم. در اصل به پشت صحنه گروه اجتماعی‌ای که در تمام این سال‌ها با آن زندگی کرده‌ام، نور می‌تابانم و باید به این نکته توجه داشت که هر نویسنده قبل از هر کس خودش را می‌نویسد. مسئله دیگر این است که ما همیشه عادت به نشان‌دادن سوم‌شخص داریم، البته گاهی هم دوم‌شخص را مخاطب و مورد پرسش قرار می‌دهیم، اما کمتر کسی منِ اول‌شخص را می‌بیند. در اینجاست که من اول‌شَخص، یعنی این گروه اجتماعی را نشان می‌دهم و انگشت را رو به خود می‌گیرم و این موضوع نه‌تنها خواننده را محدود نمی‌کند که فکر می‌کنم در دید تمام خوانندگان خانه تکانی خواهد کرد.

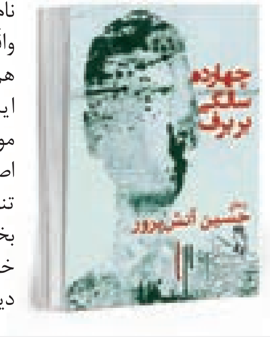

● **رمان رگه‌هایی از طنزی سیاه دارد، طنزی که از قبَل انتقاد نویسنده از خود شکل می‌گیرد، فکر می‌کنید این هجو کاستی‌های اخلاقی اهل قلم -پرچانگی، توهم و خودشیفتگی و...- چه بازخوردی را در میان آن‌ها برخواهد انگیخت؟ آیا شما خواص -در اینجا اهل قلم- را انسان‌هایی مانند بقیه بنی‌بشر می‌دانید که انواع خطاها از آن‌ها سر می‌زند؟**

به مسئولیت یک نویسنده به عنوان تعهد اجتماعی یا سیاسی اصلا نگاه نمی‌کنم بلکه به عنوان یک فرد او را می‌بینم و هیچ‌گونه تعهد یا رسالتی برای او قائل نیستم، چراکه او نماینده هیچ‌کس نیست و فردی هم به او در این حوزه‌ها نمایندگی نداده است. اگر برای او احترامی قائلم به دلیل اثر او و در همان حوزه است و رفتار اجتماعی او که باید وظیفه‌اش را مثل یک شهروندِ بافرهنگ انجام دهد؛ به‌عنوان مثال یک نویسنده یا شاعر در کتابش نویسنده و شاعر است اما وقتی می‌خواهد مالیات بپردازد و یا از روی خط عابر عبور کند، یک شهروند مثل همه است و درست در همین نقطه است که بسیاری از نویسندگان ما خود را به تابو تبدیل می‌کنند و جایگاهی بالاتر از دیگران برای خود در نظر می‌گیرند و به‌جای همه حرف می‌زنند.

● **کتاب تازه شما در عین برخورداری از این رویکرد طنازانه جابه‌جا به شاعرانگی هم می‌زند (برای نمونه می‌توان به جملاتی چون «آینه آب مرا در هم پیچید» یا شخصیت نویسنده‌ای اشاره کرد که اعضای تنش را یک‌به‌یک دور می‌اندازد)، از سویی سروده‌هایی از شاعرانی چون شفیعی‌کدکنی و رؤیایی و جز آن‌ها در کتاب آورده شده است، این در حالی است که در این اثر شاعران به تازیانه طنزی هجوآمیز نواخته شده‌اند؛ اینجاست که ممکن است مخاطب سردرگم شود که نویسنده این رمان چه موضعی در برابر شعر و شاعر دارد، این سردرگم کردن را باید عامدانه تلقی کرد؟**

در این داستان هیچ قطعیتی وجود ندارد. همه‌چیز در استحاله و استعاره می‌گذرد. هیچ نام فرد یا مکانی با تمام واقعی بودنش واقَعی نیست و درباره هر اتفاق آن هم همین مسئله صادق است. در اینجاست که منِ نویسنده هیچ موضع‌گیری‌ای نمی‌کنم و به خودم اصلا حق قضاوت نمی‌دهم. نویسنده تنها با آینه‌ای که در دست دارد، بخش کوچکی از لایه‌های درونی خودش را نور می‌تاباند تا شاید برای دیگران هم جذاب باشد. همین!

● **کتاب ارجاعاتی به تاریخ معاصر ادبیات ما دارد، مانند اتفاقاتی که دهه ۷۰ برای نویسندگان افتاد. آیا این اشارات را نیز باید نوعی ادای دین دانست؟**

در اصل این کتاب از نظر تاریخی ادامه «خیابان بهار آبی بود» است. گرچه در شکل و ساخت و تم چیزی کاملا متفاوت با آن است، به‌طوری که هیچ تشابهی در این ۲ نخواهید دید. خیابان بهار تا جنگ و سال ۶۰ جلو می‌آید و «چهارده‌سالگی بر برف» و کتاب‌های «ماه تا چاه» و «مهمان‌سرای گل سرخ» به زمان تاریخی بعد آن می‌پردازد. بارها تکرار کرده‌ام که منِ نویسنده در خلأ زندگی نمی‌کنم، شخصیت و هویت من در زمان و مکان زیستم شکل می‌گیرد. در اینجاست که آثار یک داستان‌نویس بازتاب زمان و مکان خودش می‌شود.

● **شما در ادامه رویکردی که در «خیابان بهار...» در پیش گرفتید، بار دیگر به بازآفرینی جغرافیای مشهد دست زده‌اید و این بار هم از مستندنگاری فاصله گرفته‌اید؛ همانند فلکه راهنمایی که در رمان تازه‌تان گل‌های آتشین دارد یا بولوار ملک‌آباد که سرش را از ته تراشیده‌اند، اساسا مکان و جغرافیا چه جایگاهی در نگاه داستانی شما دارد؟**

دیگران را نمی‌دانم. اما ۶۰ سال از عمر من در مشهد گذشته است. شهری که در کودکی‌هایم بیش از ۱۰ خیابان نداشت، این اَبَرشهری که حالا از نظر جمعیت دومین شهر کشور است. تمام این تغییرات شگرف در همین عمر کوتاه من اتفاق افتاده است. کوچه‌ها و خیابان‌هایی را می‌توانم به شما نشان دهم که در زمان من به دنیا آمدند، جوانی کردند، پیر شدند و مردند. خیلی‌هایشان هم زنده‌اند. چشم‌های من آن‌ها را دیده‌اند، خیابان‌هایی که خاکی بودند؛ هنوز هم خیابانی با اسم خاکی داریم. از این نظر مشهد در داستان‌هایمَ یک شخصیت است. چه در خیابان بهار، اندوه، ماهی درباد و چه در همین چهارده‌سالگی. از طرفی در رمان زیر چاپ ماه تا چاه شخصیت اصلی داستان همین خیابان‌های مشهدی است که شما هر روز اسمشان به گوشتان می‌خورد. خیابان‌ها و رویدادهایی که به آن‌ها هویت انسانی داده شده است. خیابان تهران (امام رضا(ع))، میدان اعدام، کوهسنگی و... و همان خیابانی که هنوز خاکی است و باغش هم همچنان خونی. فکر نمی‌کنم کسی بیشتر از این به این خیابان‌ها احترام گذاشته باشد.

گاه‌نما

۱۸ خرداد زادروز سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵)، ادیب، تاریخ‌نگار، نویسنده، مترجم و شاعر معاصر ایرانی، است. او از نخستین استادان دانشگاه تهران و از همموندان پیوسته فرهنگستان بود. تدریس در دانشگاه‌های افغانستان، هندوستان، مصر و لبنان و همچنین تألیف‌ها و ترجمه‌ها و تصحیح‌های گوناگون از خدمات فرهنگی نفیسی است؛ همچنین او را از بنیادگذاران مکتب نثر دانشگاهی خوانده‌اند که نثری ساده و دور از پیچیدگی و از دید دستوری بسیار مستحکم است.

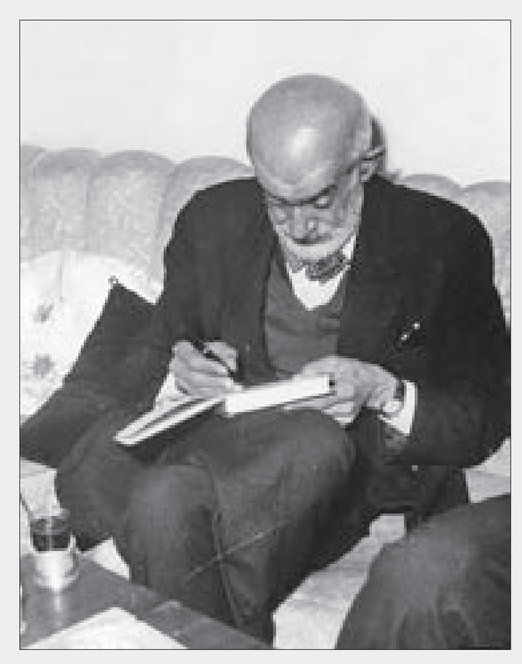

مهارت آب‌بندی!

نگاهی به سریال‌های مناسبتی ماه مبارک رمضان

نمایی از سریال «ازیادهارفته» با تصویربرداری ایرج عاشوری

گزارش

غلامرضا زوزنی| امسال از دختری که فرشته بود و تبدیل به شیطان شد یا شیطانی که در کالبد یک انسان برای فریفتن انسانی دیگر مجسم شده بود، همچنین از پرسه‌های عاشقانه دو انسانِ به‌کمارفته در عالم غیب، در سریال‌های مناسبتی ماه مبارک رمضان -که از افطار تا حوالی سحرِ روزه‌داران را پر می‌کند- خبری نبود. امسال حتی خبری از سریال‌های طنز نبود. دوسه ملودرام عاشقانه اجتماعی با مایه‌ای از تراژدی، گریبان مخاطبان سیما را گرفته و تا لحظه تنظیم این گزارش هم رها نکرد. «ازیادهارفته»، ساخته بهرام بهرامیان که از شبکه اول سیما پخش می‌شد، «دلدار» که آن را برادران محمودی برای شبکه ۲ ساخته بودند و مجموعه «برادرجان» که محمدرضا آهنج کارگردانی‌اش کرده و به آنتن شبکه ۳ سیما فرستاده بود، هرکدام به موضوعی اجتماعی یا سیاسی پرداخته بودند که سعی می‌کردند در نرم‌ترین شکل ممکن، پندی برای بینندگانشان به ارمغان بیاورند؛ البته نه در حد و اندازه پندهایی که محمدحسین لطیفی در «صاحبدلان» داشت و نه آنچه سیروس مقدم در «مدینه» به خورد مخاطب می‌داد؛ انگار پندهای سریال‌های رمضانی، زمینی‌تر شده و دیگر آن نگاه ماورایی را رها کرده‌اند و به زبان زمینی‌ها حرف می‌زنند. درکنار این نکته روبه‌رشد سریال‌های رمضانی، داستان‌های کم‌عمق و کم‌جان که منجر به طولانی شدن یا به‌اصطلاح آب بستن آن‌ها شده بود، آفتی است که همواره و همه‌ساله سریال‌های مناسبتی را تهدید می‌کند.

● **ناخنک زدن به یک واقعه تاریخی**

بهرام بهرامیان علاوه‌بر «ازیادهارفته»، «سقوط یک فرشته» را هم که سال‌ها پیش برای پخش در ماه رمضان جلوی دوربین برده بود، در کارنامه مناسبتی خود دارد اما بهرامیان در «ازیادهارفته» برخلاف «سقوط یک فرشته» به روایت یک قصه «واقع‌گرایانه» پرداخته بود که داستانش به سال ۱۳۲۰ بازمی‌گشت و با مشهد هم بی‌ارتباط نبود. قصه این سریال در بخش‌هایی از خود به واقعه گوهرشاد اشاره می‌کرد و گه‌گاهی گریزی به آن می‌زد و اتفاقات را در بستر آن بسط می‌داد و کشف حجاب را هم علم می‌کرد اما پایه همه این کدگذاری‌ها همان واقعه گوهرشاد و کشتار مردم مشهد در جوار حرم مطهر امام‌رضا(ع) بود که بهانه‌ای به این سریال داده بود تا -هرچند الکن- اشاره‌ای به آن واقعه بکند. با این اشاره جزئی به این واقعه مهم تاریخی، ابدا ازیادهارفته به یک سریال تاریخی تبدیل نمی‌شود و کار خود را در روایت یک داستان عاشقانه پیش می‌گیرد. با اینکه طرح اولیه داستان می‌توانست جذابیت‌های حداقلی را برای یک مینی‌سریال به‌همراه داشته باشد، سازندگان، همه این جذبه‌ها را فدای دوام آوردن سریال تا پایان ماه مبارک رمضان کردند.

با همه این ضعف‌های فیلم‌نامه‌ای، ازیادهارفته یکی‌دو قوت هم داشت که آن را با سایر سریال‌های مناسبتی سیما متمایز می‌کرد. بهره‌بری بصری از فضا و «لوکیشن»‌های تاریخی و قدیمی به مدد نورپردازی و تصویربرداری «ایرج‌عاشوری»، از مهم‌ترین این قوت‌هاست. «ایرج عاشوری» دومین همکاری‌اش را با «بهرام بهرامیان» تجربه می‌کند. او در این سریال با استفاده از تجربیاتی که در کارهای گذشته خود همانند مجموعه مستند «ایرانشهر» پشت‌سر گذاشته است، توانسته بود رنگ و نور را در خدمت روایت و داستان بگیرد و تصاویر و قاب‌هایی به‌یادماندنی را ثبت و ضبط کند. اغراق نیست حتی اگر بگوییم قوت تصویر و نور در این سریال که هر قاب «ازیادهارفته» را به یک تابلوی نقاشی تبدیل کرده، تاحدی ضعف‌های فیلم‌نامه و بازی را هم پوشانده بود. هرچه هست، عاشوری در ازیادهارفته اثری از خود به‌جا گذاشت که نه‌تنها تصویر و نور را در تلویزیون که در سینما به چالش کشید.

نکته دیگر، بازی‌های این سریال است. با اینکه باید بازی هلیا امامی در نقش «مهربانو» و رضا یزدانی در نقش «مهراد مستوفی» یا حسین یاری برای بازی در نقش «خسرو» در ذهن تداعی شود، باید گفت چنین نیست. به نظر کامران تفتی، در نقش نادر، پیشکار خسرو، که در این ماه رمضان در سریال «برادرجان» هم نقش‌آفرینی کرده بود، از بازیگران قابل‌قبول تمام سریال‌های مناسبتی امسال بود. همچنین نمی‌توان از بازی حبیب دهقان‌نسب، بازیگر نقش اتابک‌میرزا، که متفاوت‌ترین نقش خودش را در سینما و تلویزیون ایفا کرد، گذشت.

● **فرصت مغتنم طرح مسائل جامعه**

اما برادران محمودی که دونفری کارگردانی دلدار را برعهده داشتند، یک ملودرام اجتماعی عاشقانه را برای شبکه ۲ تدارک دیده بودند و در آن، داستان تباه شدن زندگی یک جوان نخبه را به‌خاطر فاجعه‌ای که در ادامه یک عصبانیت اتفاق افتاد، به تصویر کشیده بودند. شاید تنها ویژگی مثبتی که «دلدار» داشت، شخصیت‌هایی بودند که به آدم‌هایی امروزه کوچه و خیابان شباهت داشتند و همین ایجاد حس آشنایی باعث می‌شد بیننده برای تماشای این سریال پای تلویزیون بنشیند. مشکلات فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در خلال مسائلی که در پی بیکاری گریبان‌گیرشان شده است و همچنین مصائبی که برای ازدواج باید تحمل کنند، پایه‌های اصلی‌ای بود که فیلم‌نامه روی آن‌ها بنا شده بود و در مقاطعی، غیرمنطقی هم به نظر می‌رسید. احتمالا آفت «کش‌دار» بودن سریال‌های مناسبتی، اصلی‌ترین ضربه‌ها را به این سریال زد؛ سریالی که می‌توانست جایگاه مناسبی پیش مخاطب بیابد. سه چهار قسمت پایانی -که می‌توانست در یکی‌دو قسمت خلاصه شود- به کسب رضایت از خانواده مقتول گذشت و باعث شد این سریال تا دو سه روز بعد از عید فطر هم ادامه پیدا کند. بازی بازیگران اما در این سریال، اوضاع بهتری از متن داشت؛ البته در همین کش‌وقوس‌ها سازندگان دلدار گریزی هم به موضوع عفو و بخشش زندانیان جرائم غیرعمد زدند و سعی کردند این موضوع را هم درکنار همه مسائل فرهنگی اجتماعی‌ای که مطرح کرده بودند، طرح کنند. بازیگران نام‌آشنای سینما، تلویزیون و تئاتر که جلوی دوربین دلدار نقش‌آفرینی کردند، تقریبا کارشان بی‌نقص بود، مگر اینکه فیلم‌نامه در کار آن‌ها خللی ایجاد می‌کرد، با این حال وجود مضامین اجتماعی در سریال‌های تلویزیونی -البته اگر بدون سانسور باشد- مغتنم است. از طرف دیگر همین که مخاطب، سریال‌های تلویزیون را آیینه جامعه خود می‌بیند، اندکی از اعتماد ازدست‌داده‌اش از سیمای ملی را بازمی‌یابد.

● **قامت کوتاه یک سریال مناسبتی**

اما «برادرجان» که فیلم‌نامه‌اش دستپخت سعید نعمتا... بود، با چند گام عقب‌تر از دو سریال مناسبتی دیگر ایستاده بود. محمدرضا آهنج هم با همه تجربیاتی که در ساخت سریال‌های تلویزیونی همانند «ملکوت» داشت، نتوانست گره از کار این سریال در برقراری ارتباط با مخاطب باز کند. شخصیت‌های باورناپذیر، شخصیت‌های خلق‌الساعه، گره‌افکنی اتفاقی و غیرمنطقی و از همه بدتر دیالوگ‌هایی که حتی به دهان گویندگانش هم ناآشنا بود، تنها بخشی از ضعف‌های فیلم‌نامه این سریال بود، حتی فضای کلی داستان به‌دور از فضای کلی جامعه بود. همین‌ها باعث شد تلاشی که سازندگان برای ارج نهادن به بنیان خانواده و تاکید بر تحکیم آن کرده بودند، هم نارس بماند. نعمتا... نشان داد که هنوز باید سال‌ها کار کند تا بتواند خودش را اندکی به برادر بزرگ‌ترش، حمید، نزدیک کند، حتی بازیگران این سریال که خاستگاهشان تئاتر است، هم نتوانستند حرف‌های شخصیت‌ها را باورپذیر کنند. تقریبا غالب بازیگرهای برادرجان، نتوانستند آن‌طور که باید و شاید از پس کارشان بربیایند و نحوه بیان دیالوگ‌ها هم مزید بر علت این ناتوانی شده بود. با اینکه کار برادرجان در پخش همزمان با پایان ماه مبارک رمضان به پایان رسید، این سریال هم از آفت همه این سریال‌ها بی‌بهره نماند و آن‌قدر قدبلندی کرد تا بتواند خودش را هم‌قد روزهای ماه رمضان کند و نتیجه این قدبلندی‌ها، شد حضور داستانک‌ها و شخصیت‌های بی‌ربط به‌هم که به پیکره نیم‌جان برادرجان ضربه سهمگینی وارد کرد. اگر نحوه شخصیت‌پردازی، نام‌گذاری و دیالوگ‌نویسی را یک قاعده در این سریال برشمریم، شاهد شخصیت‌پردازی، نام‌گذاری و دیالوگ‌نویسی دوباره در برادرجان هستیم. نویسنده نتوانسته است قاعده و قانونی را که خودش بنا نهاده است، در همه شخصیت‌ها ادامه دهد و همین باعث شد به شخصیت‌های مرکزی توجه بیشتر و به شخصیت‌های پیرامونی کم‌توجهی شود؛ البته این کم‌توجهی‌ها برای سعید چنگیزیان که نقش ستار را برعهده داشت، چندان هم بد نشد و او توانست با یک بازی یکدست و بدون اغراق، تجربیاتی را که از صحنه تئاتر به تلویزیون آورده بود، نمایان کند.

جدول فروش هفتگی سینما و تئاتر مشهد

ما همه با هم هستیم برنده رقابت عید فطر

نام فیلم	هویزه	گلشن	ویلاژتوریست	سیمرغ	آفریقا	پیروزی	قدس	جمع(ریال)
ما همه با هم هستیم	۲۰۳/۴۰۰/۰۰۰	۸۵/۸۰۰/۰۰۰	۱۴۰/۶۸۰/۰۰۰	۲۸/۸۴۰/۰۰۰	۱۵۸/۰۶۰/۰۰۰	۵/۹۵۰/۰۰۰	۱۳/۲۰۰/۰۰۰	۶۳۵/۹۳۰/۰۰۰
تگزاس ۲	۵۴/۱۶۰/۰۰۰	۸۹/۲۹۰/۰۰۰	۸۹/۷۷۰/۰۰۰	۵۵/۶۶۰/۰۰۰	۸۵/۴۱۰/۰۰۰	۸/۹۰۰/۰۰۰	۴/۷۳۰/۰۰۰	۴۹۴/۳۰۰/۰۰۰
شبی که ماه کامل شد	۱۵۹/۲۱۰/۰۰۰	۵۷/۱۵۰/۰۰۰	۱۲۹/۳۹۰/۰۰۰	۱۳/۱۶۰/۰۰۰	۳۷/۶۰۰/۰۰۰	۶/۳۲۰/۰۰۰	۷/۲۳۰/۰۰۰	۴۱۰/۰۶۰/۰۰۰
سرخپوست	۸۸/۲۳۰/۰۰۰	۱۱۰/۸۵۰/۰۰۰	۱۵۶/۲۸۰/۰۰۰	۱۱/۷۲۰/۰۰۰	-	۱۸۰/۰۰۰	۳/۴۵۰/۰۰۰	۳۷۰/۷۱۰/۰۰۰
سامورایی در برلین	۱۶۰/۰۶۰/۰۰۰	۷۸/۳۶۰/۰۰۰	۴۶/۳۶۰/۰۰۰	۲۵/۱۶۰/۰۰۰	۱۵/۶۰۰/۰۰۰	۱/۳۵۰/۰۰۰	۳/۶۵۰/۰۰۰	۳۳۰/۵۴۰/۰۰۰
متری شیش و نیم	۸۴/۹۸۰/۰۰۰	۴۱/۶۵۰/۰۰۰	۳۴/۲۵۰/۰۰۰	۱۴/۷۶۰/۰۰۰	-	-	۲/۵۸۰/۰۰۰	۱۷۸/۳۱۰/۰۰۰
دخترشیطان	۳۱/۳۵۰/۰۰۰	۱۸/۱۵۰/۰۰۰	۹/۲۷۰/۰۰۰	۳/۴۳۰/۰۰۰	۱۸/۱۹۰/۰۰۰	۵۴۰/۰۰۰	۳/۵۹۰/۰۰۰	۸۴/۵۲۰/۰۰۰
زندانی‌ها	۴۱/۶۲۰/۰۰۰	-	۱/۲۰۰/۰۰۰	۹/۱۰۰/۰۰۰	۳/۶۵۰/۰۰۰	-	۱/۱۹۰/۰۰۰	۵۶/۷۶۰/۰۰۰
چهارانگشت	۳۵/۳۴۰/۰۰۰	۷/۵۳۰/۰۰۰	۶/۵۸۰/۰۰۰	-	-	-	-	۴۹/۴۵۰/۰۰۰
نبات	۱۹/۱۰۰/۰۰۰	۶/۸۰۰/۰۰۰	۳/۳۷۰/۰۰۰	-	-	-	-	۲۹/۲۷۰/۰۰۰
پیشونی سفید ۳	۱۰/۴۵۰/۰۰۰	-	-	۸/۰۹۰/۰۰۰	-	۵۰۰/۰۰۰	۱/۲۰۰/۰۰۰	۲۰/۲۴۰/۰۰۰
ژن خوک	۱۵/۵۸۰/۰۰۰	-	-	-	-	-	-	۱۵/۵۸۰/۰۰۰
غلام رضا تختی	۵/۹۵۰/۰۰۰	۳۲۰/۰۰۰	-	-	-	-	-	۶/۲۷۰/۰۰۰
به دنیا آمدن	۴/۰۰۰/۰۰۰	-	۱/۸۴۰/۰۰۰	-	-	-	-	۵/۸۴۰/۰۰۰
وکیل مدافع	۳/۲۵۰/۰۰۰	-	۱/۱۲۰/۰۰۰	۱۲۰/۰۰۰	-	-	-	۴/۴۹۰/۰۰۰
خانه دیگری	۲/۸۲۰/۰۰۰	-	-	-	-	-	-	۲/۸۲۰/۰۰۰
تولدت مبارک	۲/۰۰۰/۰۰۰	-	-	-	-	-	-	۲/۰۰۰/۰۰۰

آمار فروش براساس، آمار ارائه شده در پنل گزارش‌گیری سینماشهر است

پیشتازی شهرزاد۱۰۰۱

ردیف	نام نمایش	کارگردان	محل اجرا	فروش(ریال)
۱	شهرزاد ۱۰۰۱	حامد معمار طهرانی	سالن اصلی تئاتر شهر	۳۴۲/۳۴۰/۰۰۰
۲	کمدی افسانه وبای	محمدعلی‌صباغی	سالن هلال احمر	۸۸/۱۱۰/۰۰۰
۳	باغ‌خونی	امیربشیری	تماشاخانه موزه زنده زیارت	۴۵/۸۵۰/۰۰۰
۴	خوابگرد	امیررضاسیستانی	تماشاخانه‌خورشید	۱۸/۳۶۰/۰۰۰
۵	آنم آرزوست	مجتبی‌احمدی	تماشاخانه‌بهار	۶/۰۰۰/۰۰۰
۶	درخت	نوید اسدیان	تماشاخانه‌شمایل	۳/۵۲۰/۰۰۰

هزاران جان در بهار جان‌ها

هشت شب مردم مشهد در نیمه اول ماه رمضان در مراسم «بهار جان‌ها» که در میدان جانباز برپا بود، شرکت کردند. بهار جان‌ها حالا دیگر دوساله شده است و درکنار برنامه‌های فرهنگی هنری خود، مهارت‌های اجتماعی را نیز مرور می‌کند. به‌گفته مهدی زارعی، معاون فرهنگی اجتماعی شهرداری مشهد، به‌طور متوسط هر شب، ۲هزار تا ۲هزارو ۵۰۰نفر در این مراسم شرکت می‌کردند که می‌توان گفت مجموعا بالغ بر ۱۵هزار نفر از «بهار جان‌ها» استقبال کردند. همچنین ۵۰۰هزار نفر در پویش مردمی «میزبان باشیم» در ۳۰نقطه مشهد حضور یافتند و خیلی از مشهدی‌ها افطار را درکنار هم‌محله‌ای‌هایشان صرف کردند و از دیگر برنامه‌های فرهنگی ۱۳منطقه شهرداری بهره بردند. این استقبال نشان از موفقیت این طرح فرهنگی در همان گام‌های نخست دارد و نشان می‌دهد که شهروندان مشهدی منتظر فرصتی بودند تا باب گفت‌وگو و آشنایی را با هم‌محله‌ای‌هایشان بگشایند. از همین‌رو در کنار بهار جان‌های میدان جانباز، ستاد دیه استان خراسان رضوی هم حضور یافته بود و تقریبا هر شب با صحبت کارشناس یا اجرای نمایش، حضار را با فعالیت‌های این ستاد آشنا می‌کرد. همچنین با آموزش‌هایی که در این چند شب از طریق این برنامه به مردم داده شد، آن‌ها با شیوه‌های پیشگیری از جرائم مالی غیرعمد و فرهنگ‌سازی برای بخشودگی زندانیان جرائم مالی غیرعمد آشنا شدند و این فرهنگ را به سایر نقاط شهر بردند. همچنین با فعالیت‌های خیرخواهانه‌ای مانند جمع‌آوری کمک برای کودکان حاشیه شهر، در پویش هم‌بازی‌شو برای کودکان مناطق سیل‌زده و حاشیه شهر اسباب‌بازی جمع کردند. در کنار همه این‌ها و به فاصله چندصدمتری از میدان جانباز، حاشیه بولوار خیام، «گذر فرهنگ، هنر و غذا» برپا شده بود که همه غرفه‌های آن تا پایان ماه مبارک رمضان، بعد افطار، میزبان علاقه‌مندان به محصولات فرهنگی، صنایع دستی و غذا بود. در این خیابان علاوه بر غذا، صنایعی دستی همچون فرت‌بافی، نگارگری، خوش‌نویسی، سفال، زیورآلات سنتی، دست‌سازهای نمدی، چرم‌های دست‌ساز، حجم و تابلوسازی با سنگ و... عرضه شده بود.

کیوسک‌های عکاسی

زندگی با عکاسی

حمید سلطان‌آبادیان| این عکس از آلبوم قدیمی خانواده کوثری است؛ یک ارتباط صمیمانه با لنز دوربین بدون حضور عکاس. این عکس داخل اتاقک عکس (Photo Booth) در سال ۱۳۳۵ به ثبت رسیده است. اولین اتاقک عکس سال ۱۹۲۵ در شهر نیویورک افتتاح شد. در این اتاقک کوچک یک صندلی یا نیمکت دو یا یک‌نفره روبه‌روی لنز دوربین خودکار عکاسی قرار داشت و پرده‌ای برای حفظ حریم شخصی روی درِ ورودی حائل درون و بیرون اتاقک به‌چشم می‌خورد. شخص مراجعه‌کننده روی صندلی مقابل لنز دوربین می‌نشیند و با انداختن یک سکه ۲۵سنتی، عکسی چاپ‌شده حاوی چندین فریم پرتره سیاه و سفید از دستگاه تحویل می‌گیرد. در هنگام ثبت عکس هرکسی به فراخور نیاز و احوالش، ژست و حالت خاصی می‌گیرد. مرحله چاپ عکس با استفاده از مواد شیمیایی مرطوب حدودا ۱۰ دقیقه به طول می‌انجامد. نتیجه کار معمولا جزو متفاوت‌ترین عکس‌های شخصی مراجعه‌کننده است. حضور نیافتن فردی به‌عنوان عکاس و خلوت ناب دوربین و مشتری، باعث به ثبت رسیدن عکس‌های عجیب و دیدنی می‌شود. این اتاقک‌های عکس به‌تدریج کامل‌تر و پیشرفته‌تر می‌شود، تاجایی که مشتری حق انتخاب چاپ عکس سیاه‌وسفید یا رنگی را پیدا می‌کند. دیجیتالی شدن فرایند چاپ باعث کاهش زمان چاپ از ۱۰ دقیقه به ۳۰ ثانیه شد و استقبال از آن حتی با حضور انواع‌واقسام دوربین‌های عکاسی نه‌تنها کمرنگ نشد، بلکه باعث به ثبت‌رسیدن عکس‌های خلاقانه و خاص در این فرمت شد. حتی در بعضی مراسم خاص (میهمانی مراسم اسکار) استفاده از اتاقک عکس برای ثبت عکس‌های یادگاری میهمانان باب شد. فرمت‌های مختلفی برای چاپ در این دستگاه قرار دارد؛ ازجمله عکس برای گذرنامه که یک عکس در تعداد چهار یا هشت عدد روی کاغذ به چاپ می‌رسد. برخی از این کیوسک‌ها امکان ارسال عکس‌های آماده را به تلفن‌های همراه مشتریان یا ارسال در شبکه‌های اجتماعی فراهم می‌کند. در ایران، هنوز استفاده از این اتاقک‌های عکس رواج پیدا نکرده است.

رضا کیانیان در «عروس تاریکی»

۳ سریال جدید روی آنتن تلویزیون می‌روند

با پایان ماه مبارک رمضان و اتمام سریال‌های مناسبتی این ماه، قرار است سه سریال جدید روی آنتن شبکه‌های صداوسیما برود. «عروس تاریکی»، «خانواده دکتر ماهان» و «گاندو» سه سریالی است که برای پخش در شبکه‌های یک، ۲ و ۳ درنظر گرفته شده‌اند. شبکه یک، سریالی با بازی رضا کیانیان، بازیگر مشهدی سینما و تلویزیون را هر شب ساعت ۲۲:۱۵ پخش خواهد کرد. سریالی با نام «عروس تاریکی» که محمود معظمی آن را کارگردانی کرده‌است. این سریال، روایتگر ماجرای زن و شوهری به نام سیمین و سیاوش است که پس از سال‌ها جدایی، قصد بازگشت به زندگی مشترک را دارند. در کنار کیانیان، بازیگرانی چون رؤیا نونهالی، نرگس محمدی، سپیده خداوردی، فریبا کوثری و لوون هفتوان به ایفای نقش می‌پردازند. شبکه ۲ سریال «خانواده دکتر ماهان» به کارگردانی علی‌محمد قاسمی را از شنبه تا چهارشنبه ساعت ۲۱:۳۰ روی آنتن می‌برد. سریالی با بازی امین زندگانی، لاله اسکندری، شیوا ابراهیمی و ارسطو خوش‌رزم که روایتگر داستانی در ستایش زندگی و خوشبختی خانوادگی است و مخاطبش را به ساده‌زیستی دعوت می‌کند. «گاندو» به کارگردانی جوادافشار نیز سریال شبکه ۳ است که هر شب ساعت ۲۰:۴۵ روی آنتن می‌رود؛ سریالی برگرفته از داستان جیسون رضائیان، خبرنگار روزنامه واشنگتن پست که ۲ مرداد ۹۳ به جرم جاسوسی، بازداشت و در ۲۶ دی ۱۳۹۴ آزاد شد. داریوش فرهنگ، وحید رهبانی، پیام دهکردی، لیلا اوتادی، سارا خوئینی‌ها، کامبیز دیرباز و محمدرضا شریفی‌نیا در شمار بازیگرانی هستند که در این سریال ۳۰ قسمتی بازی می‌کنند.

بهزاد فراهانی:
هنر نمی‌تواند دستوری باشد. هنر پدیده‌ای است برآمده از قلب اجتماعی که هنرمند در آن زندگی می‌کند.